

نگاهی نو به معنای ولایت

پروانه عروج‌نیا*

شهرام صحرائی**

چکیده: ولایت واژه‌ای است که در آثار بسیاری از صوفیه از آن سخن به میان آمده است؛ بااین‌همه پژوهش در آثار سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطان علیشاه، عارف امامی قرن سیزدهم و چهاردهم نشان می‌دهد که او در آثار خویش به تفسیر معانی جدیدی از ولایت در حوزه عرفان و تصوف پرداخته است. به اعتقاد وی لفظ ولایت که در احادیث مروی از پیامبر اسلام و امامان شیعه - علیهم السلام - فراوان به کار رفته است به یکی از سه معنای ذیل است: ۱. بیعت مصطلح نزد صوفیه و دست‌دانی که در میان ایشان متداول است؛ ۲. صورت ملکوتی امامان - علیهم السلام - در قلب سالک که از آن در آیات و روایات به ایمان، سکینه و معرفت به نورانیت تعبیر شده است؛ ۳. حالت ناشی از ظهور صورت مزبور که عبارت از تسلیم و انقیاد در برابر امامان مزبور (اولوالامر) و عبودیت در برابر خداوند است.

کلیدواژه‌ها: سلطان علیشاه، معنای ولایت، دست‌دادن، بیعت عامه، بیعت خاصه

e-mail:porujnia@gmail.com

*عضو هیئت علمی بنیاد دائرةالمعارف اسلامی (دانشنامه جهان اسلام)

**دانشجوی دکتری تصوف و عرفان دانشگاه ادیان و مذاهب، عضو هیئت علمی بنیاد دائرةالمعارف اسلامی

e-mail: sahraei1210@gmail.com

دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۳/۳؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۵/۴

مقدمه:

ولایت از جمله واژه‌هایی است که در بسیاری از علوم اسلامی مانند تفسیر، کلام، حدیث، فقه و نیز عرفان و تصوف بدان پرداخته شده است. مفسران به معنای این واژه پرداخته‌اند زیرا هنگامی که با آیاتی چون «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (بقره: ۲۵۷) یا «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ... وَالَّذِينَ آمَنُوا» (مانده: ۵۵) و یا «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (توبه: ۷۱) مواجه می‌شوند، چاره‌ای ندارند مگر آنکه معنای ولایت، معنای ولی، مصداق ولی و اقسام ولایت را تفسیر کنند (رک: طبری، ۱۴۱۵، ج ۳: ۳۲-۳۱؛ طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۲: ۱۶۴؛ طباطبائی، بی‌تا، ج ۹: ۱۴۲-۱۴۱). متکلمان نیز از آن رو که در متون دینی (کتاب و سنت) گزاره‌های فراوانی درباره ولایت دارند و باید به اثبات درستی و حقانیت گزاره‌های مزبور بپردازند، لاجرم از ولی و ولایت سخن می‌گویند (رک: عاملی، ۱۴۰۲: ۸۷، ۲۲۷-۲۲۸). محدثان به‌ویژه محدثان امامی نیز از آنجا که با احادیث فراوانی مواجه‌اند که در بیان مصادیق صاحبان ولایت مطلقه کلیه الهیه یعنی پیامبر اسلام و امامان شیعه - علیهم السلام - و آثار، احکام و لوازم قبول یا عدم قبول ولایت ایشان است و نیز از آنجا که تمام این احادیث معتبر نیستند و از شئون محدث، تمیز و تشخیص احادیث متواتر و معتبر از احادیث ضعیف و جعلی است، به اظهار نظر درباره ولایت و صحت و سقم احادیث مربوط به آن می‌پردازند (رک: شیخ مفید، ۱۴۱۴: ۸). فقه الحدیث این احادیث نیز عامل دیگری است که باعث می‌شود محدثان به بحث درباره ولایت و مباحث مربوط بدان بپردازند. فقیهان نیز به‌ویژه فقیهان امامی، نه تنها با بیان قواعدی چون «مَنْ لَا وَلِيَّ لَهُ فَالْإِمَامُ وَلِيٌّ» (رک: فاضل آبی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۶۷۲؛ ابن فهد حلی، ۱۴۱۳، ج ۵: ۳۶۷) و «السلطان ولیٌّ من لا ولیَّ له» (رک: نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۶: ۱۴۳؛ نووی، بی‌تا، ج ۱۶: ۱۴۶؛ سمرقندی، ۱۴۱۴، ج ۳: ۳۵۲) به تعیین مصادیق ولی در بسیاری از امور اجتماعی و بیان احکام آن پرداخته‌اند، بلکه قائل‌اند که دارای مرتبه‌ای از ولایت‌اند که در طول ولایت پیامبر اسلام و امامان شیعه - علیهم السلام - است (رک: انصاری، ۱۴۱۵: ۳۳۷). عارفان و صوفیان نیز از آن رو مدعی‌اند که دارای علمی مخصوص به خویش‌اند و با این علم به تأویل کتاب و سنت پرداخته‌اند، هم به تأویل ولایت و ارائه معانی و تفسیر صوفیانه‌ای از آن دست زده‌اند و هم از آن رو که قائل بوده‌اند ولایت از جمله مقامات سالکان الی الله است در آثار خویش به‌طور مفصل از آن سخن گفته‌اند.

به عقیده صوفیان جدای از متن قرآن کریم، در میان متون مختلف تفسیری، کلامی، روایی، فقهی، متون عرفانی نقشی بیش از سایر متون در افزایش آگاهی درباره ولایت و در این میان از اهمیت فزون تری برخوردارند؛ زیرا در علوم دیگر آنچه در این باره گفته شده است ثمره تعلیم و تعلم و تفکر و منضم کردن برخی از معلومات به یکدیگر و ترتیب مقدمات و نتیجه گیری و قیاس و به طور کلی حاصل اندیشه محدود و ناقص بشری است در حالی که دست کم در باور امامیان، احادیث (با فرض تشخیص احادیث صحیح از جعلی توسط ما) سخنان افرادی اند که بر اثر تعلیم الهی و الهام فرشتگان از هر خطا و اشتباه و شک و تردیدی به دور و آموزه های ایشان حکایت گر متن واقع و نفس الامر است. همچنین آثار عارفان و صوفیه از آن رو که مشتمل بر گزاره هایی درباره ولایت است و این گزاره ها، ثمره تجربه های عرفانی، دریافت های شخصی و مکاشفات و مشاهدات ایشان است و نه ثمره تعلیم و استماع از دیگران و یا محصول تفکر و اندیشه و ترتیب قیاس و مانند آن، از جنس گزاره های موجود در آثار عالمان حوزه های علوم اسلامی دیگر نیست و بنابراین از اهمیت دیگری برخوردار است.

ولایت در روایات و احادیث

بر اساس آنچه گفته شد در طول تاریخ اسلام، تنها پیامبر اسلام و امامان شیعه - علیهم السلام - و نیز عارفان و صوفیان بوده اند که در آثار و کلمات خویش به ولایت و ذکر آثار، نتایج و احکام آن پرداخته و درباره آن کلمات تأسیسی و سخنانی نه بر اساس تدریس و تعلم، بلکه برخاسته از کشف و شهود ابراز داشته اند. جوهره و مضمون احادیث جوامع روایی امامی درباره ولایت را می توان در قالب این گزاره ها بیان کرد:

۱. ولایت پیامبر اسلام و امامان شیعه - علیهم السلام - همان ولایت خداوند متعال است (رک: صفار، ۱۴۰۴: ۹۵؛ خزاز قمی، ۱۴۰۱: ۱۸ - ۱۷).

۲. این ولایت بر تمام انسان ها (حتی افراد امت های پیشین) و نیز سایر موجودات عالم (اعم از حیوانات، نباتات، جمادات و حتی مجردات مانند فرشتگان) عرضه شده است و پذیرش ولایت مذکور بر آن ها واجب است (رک: صفار، ۱۴۰۴: ۹۷، ۹۵).

۳. وجوب ولایت مانند وجوب نماز، روزه و دیگر واجبات الهی است بلکه تأکید شارع بر آن از هر عبادت دیگری بیشتر است (رک: شیخ مفید، ۱۴۰۳: ۶۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۶: ۲۲۲؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ۲۷۸).

۴. پذیرش ولایت پیامبر اسلام و امامان شیعه - علیهم السلام - شرط قبولی سایر اعمال برّ و موجب ورود به بهشت است و اگر کسی بدون اعتقاد به امامت و ولایت آن‌ها سراسر عمر خود را صرف اعمال خیر و طاعات و عبادات کند؛ نه تنها اعمالش پذیرفته نخواهد شد بلکه جایگاهش جهنم است (رک: برقی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۹۱؛ شیخ صدوق، ۱۳۶۸: ۲۱۰).

۵. اصرار بر معاصی سبب زایل شدن ایمان و از دست رفتن نعمت ولایت می‌شود (رک: نوری، ۱۴۰۸، ج ۹: ۱۰۳-۱۰۲).

نتیجه‌ای که از احادیث مزبور گرفته شده آن است که ولایت، بخش مهمی از اعتقادات شیعیان اثنی عشری و به عبارت دیگر یکی از ضروریات مذهب است.

ولایت در کلام مشایخ عرفان و تصوف:

عارفان و صوفیان نیز در طول تاریخ درباره ولایت به نظم و نثر اشعار و سخنان فراوان گفته‌اند بلکه به گفته هجویری قاعده و اساس طریقت تصوف و معرفت، جمله بر ولایت و اثبات آن است که جمله مشایخ اندر حکم اثبات آن موافق‌اند؛ اما هر کسی به عبارتی دیگرگون بیان آن ظاهر کرده‌اند (هجویری، ۱۳۸۳: ۳۱۷). از نخستین عارفانی که نامش با ولایت پیوند خورده حکیم ترمذی از عرفای قرن سوم است که رساله مستقلی در این باب به نام *سیرة الاولیاء* تألیف کرده است. هجویری - که خود از قدمای صوفیه است - درباره ترمذی چنین گفته است:

قاعده سخن و طریقتش بر ولایت بود و عبارت از حقیقت آن کردی و از درجات

اولیا و مراعات ترتیب آن (هجویری، ۱۳۸۳: ۳۱۶).

هجویری در ادامه می‌گوید:

و پیش از این مشایخ - رحمهم الله - اندر این، کتب ساخته‌اند (هجویری، ۱۳۸۳: ۳۱۹).

از اینجا نیز به دست می‌آید که مشایخ صوفیه افزون‌بر توجه به بحث ولایت، کتاب‌هایی نیز در آن‌باره نوشته بودند. به عنوان مثال کلاباذی - که از صوفیان پیش از هجویری است - در کتاب *التعرف لمذهب أهل التصوف* به طرح مسائلی مانند انواع ولایت، جواز شناخته شدن ولی، جواز

اعلام ولی و... پرداخته است (کلاباذی، ۱۴۲۲ق: ۸۲-۸۳، ۸۷-۸۸). هجویری خود در کشف المحجوب با طرح مسائلی مانند مراتب صاحبان مقام ولایت (اخیار، ابدال، ابرار، نقیب، قطب و غوث) و اینکه آیا ولایت موجب کرامت است یا نه؟ و نیز اینکه آیا ولی می تواند مشهور باشد یا اینکه شهرت منافعی ولایت است؟ به طور مستوفی به ولایت می پردازد و با آوردن فصلی جداگانه و نقل کلماتی از ابوعلی جوزجانی، جنید بغدادی، ابوعثمان مغربی، ابراهیم ادهم، بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر در روشن شدن معنای ولایت و صفت ولی می کوشد (رک: هجویری، ۱۳۸۳: ۳۲۷-۳۱۹). برخی دیگر از صوفیان مانند قشیری در *الرساله القشیریة* درباره ولی و شرایط و ویژگی های چنین شخصی سخن گفته اند (رک: قشیری، ۱۳۸۱: ۴۳۵-۴۲۶). علاءالدوله سمنانی نیز در کتاب *العروة لأهل الخلوة و الجلوته* به بیان صفات ولی مُرشد پرداخته است (رک: سمنانی، ۱۴۰۴: ۲۸۳-۲۸۲). عزیزالدین نسفی نیز از عارفان مشهوری است که در باب ولایت سخنان بسیار دارد. از مهم ترین مسائلی که نسفی بدانها پرداخته است می توان به مسئله طبقات اولیا، علم ولی و نیز به این مسئله اشاره کرد که آیا مقام ولایت برتر است یا نبوت یا اینکه آن ها دو روی یک سکه اند؟ (رک: نسفی، ۱۳۸۱: ۲۷۴ به بعد). ابن عربی، عارف مشهور دیگری است که درباره ولایت، ولی، انواع اولیا و خاتم الاولیا به طور مبسوط در آثارش مانند: *الفتوحات المکیة* سخن گفته و هرچند خود در این موضوع تحت تأثیر حکیم ترمذی بوده؛ عرفا و صوفیه پس از خویش را سخت تحت تأثیر خود قرار داده است (رک: ابن عربی، بی تا، ج: ۱: ۱۵۰، ج: ۲: ۵۲، ۲۴۶-۲۴۸، ج: ۳: ۱۰۱، ج: ۴: ۱۹۵). در اینجا برای نمونه تنها به برخی از کلمات صوفیه متأثر از ابن عربی درباره ولایت اشاره می کنیم. قیصری در شرح *فصوص الحکم* گفته است:

*الولاية المأخوذة من الولی و هو القرب و الولی بمعنى الحبيب أيضاً منه فباطن النبوة
الولاية و هی یقسم بالعمامة و الخاصّة و الاولى تشمل على کلّ من آمن بالله و عمل
صالحاً على حسب مراتبهم كما قال الله تعالى: الله ولیّ الذین آمنوا و الثانیة یشمل
الواصلین من السالکین فقط عند فنائهم فیہ و یقائهم به ... فالولیّ هو الفانی فیہ الباقی به
(قیصری، ۱۳۷۵: ۱۴۶).*

عبدالرزاق کاشانی نیز در اصطلاحات الصوفیه در این باره چنین آورده است:

الولاية هي قيام العبد بالحق عند فناء نفسه و ذلك بتوكل الحق إياه حتى يبلغه مقام غاية القرب و التمكين (كاشانی، ۱۳۸۹: ۲۵۴).

بسیاری از صوفیان قرون بعد که نه قدرت طرح مسائل جدیدی را در تصوف داشتند و نه از طراوت و بالندگی تصوف صوفیان نخستین در آن‌ها اثری بود و غایت توان ایشان تدریس آثار ابن عربی و احیاناً نگاهستن شروح و تعلیقاتی بر آن‌ها بود در آثار خویش - درباره ولایت - به تکرار سخنان ابن عربی و تابعان درجه اول وی بسنده کردند (رک: نهانوی، ۱۴۲۷، ج ۴: ۳۹۲ - ۳۹۰). در میان عرفا و مشایخ صوفیه بعدی، بزرگان سلسله ذهبیه در آثار خویش به مسئله ولایت پرداخته و به تقسیم آن به شمسی و قمری اشاره کرده‌اند (رک: استخری، بی تا: ۷۰۶ - ۶۹۸). صفی‌علیشاه، از مشایخ متأخر سلسله نعمت‌اللهی نیز در یکی از آثار منظوم خویش به نام *مثنوی بحرالحقایق* به شرح و توضیح ولی و انواع ولایت (ولایت صغری، ولایت کبری و ولایت علیا) پرداخته است (صفی‌علیشاه، ۱۳۷۹: ۴۱۲ - ۴۰۴). امام خمینی و علامه طباطبائی نیز از فقیهان عرفان مشرب معاصری بوده‌اند که اولی با نگاهستن *مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية* و دومی با نوشتن *رسالة الولاية* در این موضوع سخن گفته‌اند. بنابر آنچه گفته شد عقیده عارفان و صوفیان را درباره ولایت می‌توان در قالب این گزاره‌ها بیان کرد:

۱. ولایت یکی از مقامات سالکان الی الله است.
 ۲. ولایت دارای اقسامی است مانند: عام، خاص، مطلق، مقید، شمسی و قمری.
 ۳. ولایت باطن نبوت و رسالت است. هر نبی و رسولی تا به مقام ولایت نرسد به نبوت و رسالت نخواهد رسید بنابراین هر نبی و رسولی ولی نیز هست ولی هر ولی‌ای لزوماً رسول یا نبی نخواهد بود.
 ۴. ولایت خاصه همان مقام فنای فی الله و ولی همان فانی فی الله است.
- نظر سلطان علیشاه گنابادی درباره ولایت:

سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطان علیشاه عارف امامی قرن سیزدهم و چهاردهم در برخی آثار خویش مانند: *ولایت‌نامه*، *سعادت‌نامه*، *مجمع السعادات* و *بشارة المؤمنین* به بیان معنای جدیدی از ولایت پرداخته است تا پیش از وی کسی چنین تقریری از معنای ولایت ارائه نکرده است. در نگاه سلطان علیشاه ولایت دارای سه معناست: معنای اول آن عبارت است از بیعت کردن با رسول

اکرم^(ص) یا امامان شیعه - علیهم السلام - و در زمان غیبت امام حی و عدم دسترسی به وی، ولایت عبارت است از بیعت با مشایخ طریقت و عرفائی که به عالم ملکوت متصل اند و از ناحیه امامان شیعه - علیهم السلام - مجاز در دستگیری و تربیت معنوی انسان‌ها و راهنمایی و ایصال آن‌ها به عالم ملکوت و لقای حضرت حق‌اند (رک: سلطان علیشاه، ۱۳۸۴: ۲۴۵، ۲۳۵ - ۲۳۰، ۲۳۳؛ نیز ۱۳۸۷: ۲۹۸). بیعت مذکور عملی بدنی یا قالبی (در برابر قلبی) است (رک: سلطان علیشاه، ۱۳۸۴: ۳۳؛ نیز ۱۳۸۷: ۲۵۴) که از آن در احادیث و کتب فقهی و تفسیری به صفة الابهام، صفة الید (به معنای دست دادن به نشانه قطعی شدن معامله) و ضم احدی ید المعاهد بید المعاهد (به معنای اعطاء العهد) و وضع الید فی الید نیز یاد شده است (رک: ابن حنبل، بی تا، ج ۲: ۱۶۱؛ مسلم بن حجاج، بی تا، ج ۶: ۱۸؛ عظیم آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱۱: ۲۱۵ - ۲۱۴؛ شریف رضی، بی تا: ۱۵۸، پانوش). البته مسلم است که این عمل ظاهری مانند نماز و حج و سایر عباداتی که دارای صورتی ظاهری اند لازم است که توأم با روح یعنی اعتقاد و ایمان باشد. سلطان علیشاه معتقد است که پس از انجام مراسم بیعت و تلقین ذکر و فکر به مرید توسط مراد (= اقطاب و مشایخ طریقت)، در صورتی که مرید در سیر و سلوک خویش استقامت ورزد و از دستورات مرادش تخلف نکند، در هنگام عبادت به ویژه پرداختن به ذکر قلبی، وجود مثالی و صورت ملکوتی امامان شیعه - علیهم السلام - را رؤیت می کند و این صورت متمثل در قلب سالک داخل می شود (رک: سلطان علیشاه، ۱۳۸۴: ۱۳، ۸۲؛ نیز، ۱۳۸۷: ۵؛ نیز ۱۳۸۴: ۱۱۴ - ۱۱۳). سلطان علیشاه از این صورت - که از آن به «پیوند ملکوتی» و «پیوند شجره الهیه» نیز یاد می کند - تعبیر به ولایت کرده (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴: ۱۴ - ۱۳؛ نیز ۱۳۸۴: ۱۹۹) و قائل است که این صورت، همان «معرفت امام به نورانیت» و معنای دوم ولایت است (۱۳۸۷: ۷، ۲۹۸). ولایت به معنای دوم ثمراتی دارد که از آن جمله می توان به تغییر و تحولی بنیادین در عقاید، صفات و حالات مرید اشاره کرد. بر اثر تغییر و تحول مذکور، نفس اماره سالک به تدریج ضعیف و سپس نابود می شود و عقاید باطل و صفات ناپسند و رذیله مرید از وجودش رخت برمی بندد و سالک به فردی با عقاید حقه و صفات نیک و پسندیده بدل می شود و سیئاتش به حسنات تبدیل می گردد (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴: ۱۳، ۱۵، ۳۶، ۴۹؛ نیز ۱۳۸۴: ۲۰۰). ولایت همچنین در کلمات سلطان علیشاه معنای سومی نیز دارد و آن عبارت از حالت تمکین و تسلیم در برابر صاحبان مقام ولایت کبری یعنی رسول اکرم^(ص) و امامان شیعه - علیهم السلام - است (سلطان

علیشاه، ۱۳۸۴: ۱۴). با توجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که تحقق معانی سه‌گانه ولایت در طول یکدیگر است به این معنی که ولایت به معنای اخیر (= تسلیم در برابر اولوالامر) معلول ولایت به معنای دوم (= تمثال صورت ملکوتی امام - علیه السلام - در قلب سالک) و آن نیز منوط به انجام بیعت خاص و تلقین ذکر و فکر از مشایخ طریقت یعنی معنای نخست ولایت است.

سلطان علیشاه قائل است کسانی که در روایات و احادیث به علت عدم پذیرش و قبول ولایت امامان - علیهم السلام - مورد توبیخ شدید و تهدید واقع شده‌اند در واقع کسانی‌اند که با امامان - علیهم السلام - بیعت نکرده و در نتیجه به ترقیات معنوی که ثمره آن است - یعنی خروج از ظلمات عالم طبع و نفس به سوی عالم ملکوت و جنات وصال - نائل نمی‌شوند. بیعت (= معنای اول ولایت) عملی جسمانی، قالبی و البته نمادین، سمبولیک و دارای دو مرحله است: بیعت عام و بیعت خاص (رک: سلطان علیشاه، ۱۳۸۷: ۱۸۷ - ۱۸۶). بیعت عام بیعتی است که در نتیجه آن شخص بیعت‌کننده ملزم به رعایت احکام شرعی ظاهری و قالبی اسلام می‌گردد و در زمره مسلمین وارد می‌شود. ثمره بیعت عام تنها ایجاد استعداد و آمادگی برای ورود به جرگه سالکان الی‌الله و انجام بیعت خاص است و این بیعت به خودی خود در حصول کمالات روحی و ترقیات معنوی اثری ندارد و اگر کسی در این مرحله توقف کند قادر به سیر الی‌الله نخواهد بود و طاعات و عبادات او به درجه قبول نمی‌رسد و از عذاب‌های عالم آخرت نیز نجات نمی‌یابد (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴ الف: ۳۱۷ - ۳۱۶، ۲۰۱). بیعت خاص بیعتی است که فرد با توبه و تلقین ذکر و فکر توسط اقطاب یا مشایخ طریقت ملزم به اتیان اعمال قلبی و رعایت آداب طریقت (علاوه بر احکام شریعت) می‌شود و در نتیجه آن - و با همت شیخ - راهی از قلب سالک به ملکوت گشوده می‌شود و موفق به خروج از عالم طبیعت و ورود به آن عالم و طی منازل سلوکی و رسیدن به مقام انسان کامل می‌شود (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴ الف: ۳۴۵).

به اعتقاد سلطان علیشاه ولایت به معنای نخست آن (یعنی بیعت) از زمان آدم - علیه السلام - وجود داشته است و تمام پیامبران و اوصیای ایشان - علیهم السلام - با اخذ بیعت خاصه ولویه از مردم به تهذیب نفوس آن‌ها می‌پرداخته‌اند. در زمان پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - نیز مردم با بیعت عامه به اسلام می‌گرویدند هرچند اگر آن حضرت استعداد و آمادگی روحی در کسی می‌دید او را به بیعت خاص نیز مشرف می‌ساخته است. با رحلت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و غصب خلافت، امیرالمؤمنین - علیه السلام - تنها به تربیت معنوی شاگردان طریقتی و اخذ بیعت

خاصه ولویه همت نهاد و امامان پس از وی نیز تنها به همین امر پرداختند؛ زیرا که بیعت عام در ورود انسان‌ها به عالم ملکوت و نیل به کمال غایی تنها طریقت دارد و آنچه مهم است همان اخذ بیعت خاصه است. امامان - علیهم‌السلام - همچنین به شاگردان سلوکی و اصحاب خاصشان که از منازل سلوکی عبور کرده و به مقام انسان کامل رسیده بودند اجازه می‌دادند تا با اخذ بیعت و تلقین ذکر و فکر از دیگران دستگیری کنند و این موضوع از آنجاکه در شاگردان شاگردان ایشان نیز استمرار یافت، در طول تاریخ منجر به تأسیس سلاسل صوفیه مانند معروفیه، ادهمیه، طیفوریه و مانند آن گردید. براین اساس، اگرچه در زمان حیات امامان شیعه - علیهم‌السلام - و حضور ایشان در جامعه، رجوع به شیعیان کامل النفس و تلقین و توبه به دست آن‌ها جائز بود، اما پس از غیبت امام دوازدهم - علیه‌السلام - و آغاز عصر غیبت، مراجعه به شیعیان مذکور - که همان مشایخ طریقت‌اند - گریزناپذیر و واجب شد و در روزگار غیبت - و از جمله در زمان ما - تحقق ولایت (به معنای اول) در فرد، جز با مراجعه به مشایخ مزبور و بیعت خاصه با ایشان و توبه و تلقین به دست آن‌ها امکان‌پذیر نیست (سلطان‌علیشاه، ۱۳۸۴: ۲۴۳-۲۲۶). اینک به نقل عبارت‌های سلطان‌علیشاه و ارائه شواهد در آثار وی می‌پردازیم:

ولایت در عرف خاص استعمال می‌شود در بیعت خاصه ولویه و به واسطه این بیعت ... داخل می‌شود صورت ملکوتی از ولی امر در دل بایع و آن صورت داخله دل بایع چنان‌که به ایمان نامیده می‌شود به ولایت نیز نامیده می‌شود... ایمان خاص - که در مقابل اسلام استعمال می‌شود - همین بیعت خاصه است یا آن پیوند ملکوتی که داخل دل می‌شود یا آن حالت تسلیم احکام قلبی که به واسطه این بیعت حاصل می‌شود (سلطان‌علیشاه، ۱۳۸۴: ۱۴-۱۳).

همچنین سلطان‌علیشاه در جای دیگر درباره معانی ولایت چنین گفته است:

بدان که ولایت ... در زبان شارع و عرف متشرعین بر بیعت خاصه ولویه اطلاق شده است... و جمله اخباری که در کافی و وافیه و غیرهما روایت شده است در باب ارکان اسلام که مضمون آن‌ها این است که ارکان اسلام پنج است... تمام دلالت دارد بر اینکه ولایت در آن‌ها در معنای بیعت استعمال شده است زیرا که در ارکان اسلام یا پایه‌های اسلام، ولایت را مقابل و مُرادف با نماز و با زکات و روزه و حج ذکر کرده‌اند و معلوم می‌شود که باید ولایت در این اخبار مثل نماز و روزه و حج از اعمال

بدنیۀ فرعیه باشد نه از اصول اعتقادیہ والّا توحید و نبوت و امامت اولی بود که از ارکان و اثافی اسلام شمرده شود و آن معنی که تواند از اعمال بدنیہ باشد نیست مگر بیعت خاصه ولویه که امری است بدنی (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴: ۳۳).

سلطان علیشاه درباره معنای دوم واژه ولایت [صورت ملکوتی امامان علیهم السلام] چنین

می گوید:

بدان که هرکس با علی [علیه السلام] بیعت می کرد به بیعت خاصه ولویه به اینکه دست به دست آن حضرت می داد به کیفیت مقرر در نزد خود آن ها، به واسطه این بیعت و این اتصال جسمانی، صورت روحانی از آن حضرت داخل دل بایع می شد... و همان صورت، ایمانی است که داخل دل می شود (سلطان علیشاه، ۱۳۸۷: ۵).

سلطان علیشاه در باره آثار، فوائد و منافع ولایت چنین می گوید:

چون پیوند ولایت به شجره تلخ وجود انسان رسید، به سبب سختی این پیوند با ملکوت، راه به سوی ملکوت از برای او گشوده شود و کلید باب علم که همین پیوند است به دست او آید. پس اگر این انسان به سیر برآید و در صدد گشودن باب علم باشد دری بر او گشوده شود و سیر به سوی ملکوت و عالم آخرت و عالم وحدت برای او میسر گردد... و تا به این مقام نرسیده در غیبت امام - علیه السلام - است و پیوسته در اضطراب و در کلفت از عبادت و چون به این مقام رسید کلفت عبادت به کلی مرتفع ... و لذت از مشاهده محبوب می برد لذتی که فوق آن لذتی متصور نمی شود و ... تمام لذات حیوانی را از نظر می اندازد بلکه لذات حیوانی را حجاب لذت وصال می بیند (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴: ۵۶ - ۵۵).

و چنین می افزاید:

صورت ولی امر ... به واسطه اتصال صوری که صورت بیعت باشد داخل دل انسان می شود ... و هرکس که پیوند ولایت به وجود او نرسد می شود که اهل عذاب باشد ... و حکیم علی الاطلاق خلق کرده است که تمام خلق را به دار نعیم کشاند و از دار جحیم رها کند و بدون این پیوند ولایت... به دار نعیم رفتن محال است پس غایت خلقت عالم و آدم آن پیوند ولایت اس ... و این همه اهتمام مشایخ کبار ... برای این است که چون آن صورت حاصل شود تمام خیرات برای بنده حاصل شود (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴: ۶۹ - ۶۸).

سلطان علیشاه قائل است، در طول تاریخ تمام پیامبران و اوصیای ایشان - علیهم السلام - چنین بیعت‌هایی از مردم می‌گرفته‌اند و مردم در هر زمان برای تزکیه نفس راهی جز انجام بیعت خاصه ولوی ندارند. پیامبر اکرم و اوصیای وی - علیهم السلام - نیز بر همین منهج اقدام به دستگیری معنوی از مردم می‌کرده‌اند (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴: ۲۲۸-۲۲۷).

او در جای دیگر چنین گفته است:

چون حضرت آدم ... خلعت فاخرة نبوت و رسالت پوشید، بعد از آن هرکس بیعت با آن بزرگوار کرد به بیعت خاصه ولویه به واسطه این اتصال جسمانی، روشنایی از آن نور ملکوت ... متصل می‌شد به دل او ... و همچنین بوده تا حضرت خاتم - صلی الله علیه و آله و سلم - و بعد از آن حضرت بوده و خواهد بود تا انقراض عالم که از جمله کسانی که اتصال به عالم وقت و شجره الهیه پیدا می‌کردند ... بعضی به قوت مجاهده و ریاضت درگرفته به نور شجره زیتونیه الهیه می‌شدند به حیثیتی که دیگران ممکن بود که به واسطه اتصال به آن‌ها نور ولایت ... به آن‌ها متصل شود و آن‌ها اذن و اجازه می‌یافتند و در مقام دستگیری برآمده، دیگران به واسطه بیعت با آن‌ها قبول ولایت می‌کردند و پیوند ولایت به وجود آن‌ها می‌رسید و ... همچنین که رشته وصایت از زمان ائمه معصومین - علیهم السلام - متصل بوده تا حضرت آدم، رشته اجازه هر یک از سلاسل مشایخ طریقت متصل بوده به ائمه معصومین [علیهم السلام] (سلطان علیشاه، ۱۳۸۴: ۲۲۷-۲۲۹).

سلطان علیشاه با عبارت‌های دیگر در چندین جا از آثار خویش همین سخن را تقریر و بر آن تأکید می‌کند.

عقیده سلطان علیشاه را درباره ولایت و معانی واژه مذکور می‌توان در قالب این گزاره‌ها عرضه کرد:

الف. شأن رسول و نبی بشارت دادن انسان‌ها به بهشت و نعمت‌های آن و بیم دادن آن‌ها از عذاب‌های آخرت (تبشیر و اندازار) و توجه دادن آن‌ها به خداوند و عالم غیب است درحالی که شأن ولی، تصرف در نفوس مستعدی است که استعداد سیر الی الله دارند و ایصال آن‌ها به عالم ملکوت است. به عبارت دیگر، شأن رسول و نبی اخبار از مقصود و شأن ولی ایصال به مقصود است.

ب. تصرف ولایی صاحب مقام ولایت منوط به آن است که انسان، با او بیعت کند بدین معنی که با اقرار و اذعان به مقام الهی وی و باور به این معنی که سخن او سخن خدا و امر و نهی او، امر و نهی خدا است؛ خود را تحت اختیار و اراده او قرار دهد. سلطان علیشاه در آثار خویش از این بیعت - که از آن به بیعت خاصه ولویه (در برابر بیعت عام) نیز یاد می‌کند - به ولایت تعبیر می‌کند و قائل است در احادیثی که از امامان شیعه - علیهم‌السلام - به ما رسیده است، مراد از ولایت همان بیعتی بوده که میان امام و افراد امت منعقد می‌شده است. سلطان علیشاه در اثبات مدعای خویش به احادیثی استناد می‌کند که در آن‌ها گفته شده است: اسلام بر پنج پایه بنیان نهاده شده است: نماز، روزه، زکات، حج و ولایت. او در ادامه می‌گوید: مراد از ولایت در این احادیث، اعتقاد به جانشینی و خلافت امامان شیعه - علیهم‌السلام - پس از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - نیست زیرا اگر چنین بود، شایسته بود در این احادیث که در مقام معرفی کردن اساس و پایه‌های اسلام‌اند به توحید، نبوت و معاد نیز اشاره می‌شد؛ زیرا یقیناً نقش اعتقاد به توحید و نبوت در بنای اسلام، برتر و مهم‌تر از ولایت است. با این حال چگونه از آن‌ها چشم پوشیده شده و در این احادیث از آن‌ها ذکری به میان نیامده است؟ بنابراین اگر منظور از این امور پنج‌گانه، عقایدی‌اند که اسلام بر پایه آن‌ها بنا شده است مسلماً توحید و نبوت، مقدم بر ولایت اهل بیت و اولی به ذکرند. بر این اساس به نظر او باید گفت که مراد از ولایت در این احادیث امور قلبی و اعتقادی نیستند. دلیل دیگر وی آن است که سایر اموری که در احادیث مذکور در کنار ولایت ذکر و قرین آن گردیده‌اند مانند: نماز، روزه و حج همگی اموری قالبی و بدنی و اعمالی کالبدی و جسمانی‌اند و از جنس امور قلبی و نظری و اعتقادی نیستند. هماهنگی و یکدستی در کلام نیز چنین اقتضائی دارد و از اینجا معلوم می‌شود که ولایتی که قرین این اعمال ذکر شده است نیز باید از سنخ و جنس عمل و امری قالبی و بدنی باشد و آن عبارت است از دست دادن با نبی و امام و بیعت با آن‌ها به کیفیت مقرر.

پ: دخول در دین اسلام و همچنین ورود در حلقه شیعیان و موالیان امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - در صدر اسلام، بنابر شواهد تاریخی عدیده با بیعت تحقق می‌یافته است. سلطان علیشاه در آثار خویش خصوصاً، مؤیدات و شواهد تاریخی متعددی برای اثبات این معنی ارائه می‌کند که قابل تأمل‌اند. بیعت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - با زنان پس از فتح مکه و نیز بیعت مسلمان‌ها با امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - در غدیر خم از جمله شواهد تاریخی این مدعاست.

ف. بیعت بر دو قسم است: بیعت عام و بیعت خاص. بیعت عام بیعتی است که انسان با انجام آن ملتزم به رعایت احکام ظاهری و قالبی یا احکام شریعت اسلام می‌شود. با رعایت این امور کمال نهایی برای انسان حاصل نمی‌شود بلکه تنها استعدادی برای تصرفات ولی خدا در انسان پدید می‌آید. آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات: ۱۴) به همین معنی اشاره دارد. سالک الی‌الله پس از انجام بیعت عام و ظهور استعداد اجمالی برای نیل به کمال، بیعت خاص یا بیعت ولویه را انجام می‌دهد. در این بیعت سالک افزون‌بر التزام به احکام ظاهری یا شریعتی، ملتزم به انجام دستورات طریقتی و سلوکی و رعایت آداب قلبی نیز می‌شود. سالکی که با ولی خدا بیعت خاصه ولویه کرده است گاه بر اثر غلبه روحانیت و استغراق در ذکر و توجه به حق، وجود ملکوتی شیخ خویش یعنی همان ولی‌خدایی که با او بیعت کرده است و یا حضرت ولی‌الأولیاء امیرالمؤمنین و یا سایر امامان - علیهم‌السلام - را در تمثالاتی مشاهده می‌کند. سلطان‌علیشاه در آثار خویش از این صور ملکوتی نیز به ولایت تعبیر کرده است.

ف. بیعت عام و خاص هر دو با انجام آداب و مراسمی انجام می‌شود و از آن جمله نهادن دست در دست دیگری به نحوی خاص است (المتبایعین یضع أحدهما یده فی ید الآخر عندها أى عند البیعة) (برقی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۹۴، پانوش ۳). سلطان‌علیشاه بر آن است که در زمان پیامبر اکرم و امامان - علیهم‌السلام - همین رسم معمول بوده و امروزه نیز شخص پیش از اخذ ذکر و فکر و فراگرفتن آداب طریقت، لازم است که نزد شیخ یا قطب سلسله برود و طی آداب مخصوصی با او دست دهد و بیعت کند.

ث. پس از انجام بیعت خاصه ولویه مادام که انسان ملتزم به اعمال قلبی و قالبی (= طریقتی و شریعتی) است، تحت تصرف صاحب مقام ولایت و امام خویش است و نفس امام به قوت ولایت و تصرفات ولایتیه خود، او را به تدریج و منزل به منزل از مراتب عالم نفس عبور می‌دهد و از حجاب‌های ظلمانی و نورانی خارج می‌کند و به مقام فنای فی‌الله و بقای بالله می‌رساند. سلطان‌علیشاه بارها در آثار خویش از این مثال برای تفهیم مطلب استفاده می‌کند: همان گونه که درختی که میوه‌اش تلخ است و پس از پیوند به درخت شیرین، میوه شیرین می‌دهد، همین‌طور نفس اماره انسان که متمایل به شهوات و منغم‌ر در امور بهیمی و حیوانی است و تمایلی برای سیر الی‌الله ندارد،

پس از بیعت با ولی خدا میوه‌ها و ثمرات وجودی‌اش همه نیکو و تبدیل به طاعت و معرفت و عبودیت می‌شود. ولی در صورتی که سالک به تمرد و نافرمانی از امام پردازد و با او مخالفت کند و یا نسبت به تعالیم و راهنمایی‌های او احساس استغنا و بی‌نیازی کند، بیعت خود را شکسته و خود را از ولایت امام خویش خارج و تحت ولایت شیطان قرار داده است. در این حال رشد و حرکت وی به سوی حق متوقف می‌شود و در ظلمات عالم نفس می‌ماند و در دوزخ سقوط می‌کند.

ج. از آنجا که امامان شیعه - علیهم‌السلام - در زمان حیات خویش در بیشتر مواقع از آزادی عمل برخوردار نبودند و گاه تحت مراقبت‌های شدید و یا در زندان بودند و شیعیان نمی‌توانستند به راحتی با آن‌ها دیدار و ملاقات کنند، برای آنکه امر ارشاد و هدایت بندگان تعطیل نشود، به برخی از شیعیان خاص خویش که در طریقت به مراتبی از کمال نایل و حائز درجاتی از ولایت (= ولایت قمریه) شده بودند اذن می‌دادند که مردمان را به پذیرش ولایت ایشان دعوت کنند و به نیابت از آن‌ها - چه در همان بلاد و چه در شهرهای دور - با مردم بیعت کنند و برخی از جمله خلفای وقت که از درک عمق تربیت دینی و بینش عرفانی امامان شیعه - علیهم‌السلام - عاجز بودند گمان می‌کردند که چنین بیعت‌هایی برای مبارزه مسلحانه و قیام علیه آن‌هاست درحالی که بیعت‌های مزبور، همان بیعت خاصه لویه و در جهت تربیت روحی و معنوی افراد بیعت‌کننده بوده است.

چ: با آغاز عصر غیبت، از آنجا که امکان ملاقات مستقیم با امام - علیه‌السلام - غیرممکن بود و نیز از آنجا که امر ارشاد و تهذیب نفس افراد امت ضرورتی همیشگی و تعطیل‌نشدنی بود، شیعیانی که به مقام تهذیب نفس رسیده و قادر به دستگیری از نفوس مستعد بودند با مردم بیعت کرده و با تعلیم آداب سیر و سلوک که در اصطلاح از آن به تلقین ذکر و فکر یاد می‌شود آن‌ها را متوجه عالم قدس و مستعد تصرفات ولایتی امام غائب - علیه‌السلام - در راستای نیل به کمال نهایی انسان و فنای در ذات حق متعال می‌کردند. این امر از آغاز عصر غیبت تا روزگار کنونی استمرار داشته است بدین‌گونه که شیعیانی که به مقام ولایت قمریه می‌رسیدند، در هر زمان پیش از درگذشت خویش، یکی از کامل‌ترین شاگردان خود را به جانشینی خویش برمی‌گزیدند. شاگرد مذکور نیز در ایام ارشاد خویش به ترویج امر ولایت امامان شیعه - علیهم‌السلام - می‌پرداخت و به نیابت از آن‌ها با دیگران بیعت می‌کرد و دستورات قلبی و طریقتی و ذکر و فکر را به آن‌ها تلقین و در طریق تربیت و تهذیب آن‌ها می‌کوشید. به عقیده صوفیان شیعی سلسله‌ای از استادان و شاگردان، از عصر

امامان شیعه - علیهم السلام - تا زمان ما ادامه پیدا کرده و سلاسل معروف تصوف مانند: معروفیه، طیفوریه و ادهمیه را به وجود آورده است. بنابراین به نظر آنان در این زمان نیز سیر الی الله و اخذ آداب طریقت و تهذیب نفس و تطهیر سر و نیل به مقامات عرفانی منوط به تلقین ذکر و فکر از مشایخ عرفان و تصوف معاصر است که سلسله آنها بدون انقطاع تا زمان امامان معصوم - علیهم السلام - استمرار یافته و در این بین دچار فترت و انقطاع نشده است.

نتیجه:

پژوهش در آثار سلطان محمد گنابادی گویای آن است که او در آثار خویش به تقریر معانی جدیدی از ولایت در حوزه عرفان و تصوف پرداخته که در میان عارفان و صوفیان پیش از وی وجود نداشته است. وی به اعتقاد وی لفظ ولایت در احادیث مروی از پیامبر اسلام و امامان شیعه - علیهم السلام - به یکی از سه معنای ذیل است: ۱. بیعت مصطلح نزد صوفیه و دست دادن مرید به مراد در هنگام ورود به جرگه اهل طریقت. ۲. صورت ملکوتی امامان - علیهم السلام - در قلب سالک که از آن در آیات و روایات به ایمان، سکینه و معرفت به نورانیت تعبیر شده است. ۳. حالت ناشی از ظهور صورت مزبور که عبارت است از تسلیم و انقیاد در برابر ائمه اطهار - علیهم السلام - و عبودیت در برابر خداوند متعال.

او در اثبات مدعای خویش (معنای اول ولایت) به احادیثی مانند: اسلام بر پنج پایه بنیان نهاده شده است: نماز، روزه، زکات، حج و ولایت، استناد می کند و قائل است از آنجا که نقش اعتقاد به توحید و نبوت در بنای اسلام، مهم تر از ولایت است، لاجرم مراد از ولایت در این احادیث امور اعتقادی نیستند بلکه امری بدنی، کالبدی و عبارت است از دست دادن با نبی و اوصیای او - علیهم السلام - و بیعت با آنها. به نظر سلطان محمد گنابادی با آغاز عصر غیبت، از آنجا که امکان ملاقات با امام - علیه السلام - غیرممکن و درعین حال تهذیب و تزکیه نفوس افراد امت امری تعطیل نشدنی است، برخی از شیعیان اهل بیت - علیهم السلام - که قادر به دستگیری از نفوس مستعدند، با مردم بیعت و با تعلیم آداب سیر و سلوک آنها را متوجه عالم قدس و مستعد تصرفات ولایی امام غائب - علیه السلام - در راستای نیل به کمال و فنای در ذات حق متعال می کردند. این امر از آغاز عصر غیبت تاکنون استمرار داشته است، شیعیان مزبور، پیش از وفات، کامل ترین

شاگرد خود را به جانشینی خویش برمی‌گزیدند. شاگرد مذکور نیز در ایام ارشاد خویش به ترویج امر ولایت امامان شیعه - علیهم‌السلام - می‌پرداخت و به نیابت از آنها با طالبان حقیقت بیعت می‌کرد و در طریق تربیت و تهذیب آنها به اعتقاد سلطان علیشاه اخذ آداب طریقت و تهذیب نفس و نیل به مقامات والای عرفانی منوط به بیعت با مشایخ معاصر است به این شرط که سلسله آنها بدون انقطاع تا زمان امامان معصوم - علیهم‌السلام - استمرار یافته و در این بین دچار انقطاع نشده باشد.

کتاب‌نامه:

- قرآن کریم
- ابن فهد حلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۷)، *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
- ابن عربی، محیی‌الدین. (بی‌تا)، *الفتوحات المکیة*، بیروت: دار صادر.
- ابن حنبل، احمد. (بی‌تا)، *مسند الامام احمد بن حنبل*، بیروت: دار صادر.
- استخری، احسان‌الله علی. (بی‌تا)، *اصول تصوف*، تهران: کانون معرفت
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۵)، *کتاب الخمس*، قم: لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم.
- برقی، احمد بن محمد. (۱۳۷۰)، *کتاب المحاسن*، تهران: مکتبه المصطفوی.
- تهانوی، محمد علی بن علی. (۱۴۲۷)، *کشاف اصطلاحات الفنون*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- حسینی عاملی، بدرالدین بن احمد. (۱۴۲۵)، *الحاشیة علی اصول الکافی*، قم: دارالحدیث.
- خزاز قمی، علی بن محمد. (۱۴۰۱)، *کفاية الأثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر*، قم: مطبعة الخيام.
- سلطان علیشاه، سلطان محمد بن حیدر محمد. (۱۳۸۷)، *بشارة المؤمنین*، تهران: حقیقت.
- _____ . (۱۳۷۹)، *سعادت نامه*، تهران: حقیقت.
- _____ . (۱۳۸۴)، *مجمع السعادات*، تهران: حقیقت.
- _____ . (۱۳۸۴)، *ولایت نامه*، تهران: حقیقت.
- سمرقندی، محمد بن احمد. (۱۴۱۴)، *تحفة الفقهاء*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- سمنانی، احمد بن محمد. (۱۴۰۴)، *العروة لاهل الخلوۃ و الجلوۃ*، تهران: مولی.
- شریف رضی، محمد بن حسین. (بی‌تا)، *المجازات النبویة*، قم: منشورات مکتبه بصیرتی.

- شیخ صدوق، محمد بن علی. (۱۴۰۳)، *الخصال*، قم: جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية.
- _____ . (۱۳۶۸)، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، قم: منشورات الرضى.
- شیخ مفید، محمد بن نعمان. (۱۴۱۴)، *رسالة فى معنى المولى*، بیروت: دار المفید للطباعة و النشر و التوزیع.
- _____ . (۱۴۰۳)، *كتاب الامالى*، قم: جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية.
- صفار، محمد بن حسن. (۱۴۰۴)، *بصائر الدرجات الكبرى فى فضائل آل محمد*، تهران: منشورات الاعلمی.
- صفی علیشاه، محمد حسن بن محمد باقر. (۱۳۷۹)، *مثنوی بحر الحقایق*، تهران: صفی علیشاه.
- طباطبائی، محمد حسین. (بی تا)، *المیزان فى تفسیر القرآن*، قم: منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية فى قم المقدسة.
- طبرسى، فضل بن حسن. (۱۴۱۵)، *مجمع البیان فى تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- طبرى، محمد بن جریر. (۱۴۱۵)، *جامع البیان عن تأویل آى القرآن*، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع.
- عاملى، شرف الدین. (۱۴۰۲)، *المراجعات*، بیروت: الجمعية الاسلامیة.
- عظیم آبادی، محمد شمس الحق. (۱۴۱۵)، *عون المعبود شرح سنن ابى داود*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- فاضل آبی، حسن بن ابی طالب. (۱۴۱۰)، *كشف الرموز فى شرح المختصر النافع*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۸۱)، *رسالة قشیریة*، ترجمه عثمانی، تهران: شرکت انتشارات علمى و فرهنگى.
- قیسرى، داود بن محمود. (۱۳۷۵)، *شرح فصوص الحکم*، تهران: شرکت انتشارات علمى و فرهنگى.
- کاشانى، عبدالرزاق. (۱۳۸۹)، *اصطلاحات الصوفیة*، ترجمه محمد علی مودود لاری، تهران: زوار.
- کلاباذی، محمد بن اسحاق. (۱۴۲۲)، *التعرف لمذهب اهل التصوف*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳)، *بحار الانوار لجماعة المدرسين لدرر اخبار الائمة الاطهار*، بیروت: مؤسسة الوفاء.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی. (۱۴۱۵)، *مستند الشیعة فى احکام الشریعة*، مشهد: مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث.
- نسفی، عبدالعزیز بن محمد. (۱۳۸۱)، *الانسان الكامل*، تهران: طهوری.

- نووی، محیی‌الدین . (بی‌تا)، المجموع: شرح المہذب، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- نوری، حسین بن محدثقی. (۱۴۰۸)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث.
- ہجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۳)، کشف المحجوب، تہران: سروش.